

موزونه پیوند*

مؤلف یادداشتهای و خاطره‌های خوب

حسن عرفان، زاده و پرورده یکی از مراکز اصیل فرهنگ فارسی‌زبانان - سمرقند باستان، مهد پایه‌گذار ادبیات فارسی‌زبانان آدم‌الشعرا ابوعبدالله رودکی و در آنجا کسب کمال یافته است. با وجود آن که پدرش به کسب علم او توجه زیادی می‌نمود، اما از آنجا که اهل خانواده همه پیشه کاسبی را نسل به نسل به ارث برده بودند، از جد و خاله‌هایش سر و اسرار آن را می‌آموزد و در اوان کودکی همراه نیای خود به شهرهای دیگر آسیای میانه - خوقند، مرغیلان، نمنگان و اندیجان سفر کرده، با کسبه و پیشه‌وران این شهرها آشنایی پیدا کرده و هنر پیشه‌وران و هنرمندان را از استاد‌های نامدار و آوازه‌دار آن شهرها نیز تحصیل می‌کند و از احوال همپیشگان خود در ایران، افغانستان، چین و هندوستان آگاهی می‌یابد. پدر و نیا و مادر و مادر بزرگ و خال فرزند یگانه خانه را چون برخی خانواده‌های مرفه با ناز نمی‌پرورند. پدرش که از ایران به سمرقند آمده بود و در همین جا ازدواج و در محله حاجزالمیراد زندگی را اختیار کرده بود، نسبت به تعلیم و تربیت بسیار سختگیر بوده است.

حسن عرفان در کتاب یادداشتهایش «در کلبه کاسبان» ایام کودکی و سختگیری پدر را به خاطر آورده، می‌نویسد: «عمر بچگی من تا زمانی که به مکتب نرفته بودم، در زندان خاصه گذشت که آن

* پژوهشگر.

حولی در به قلف پدرم بود. این دوره را من از زمانی حس کردم که پای برآورده، کوفته شدن دروازه را شنیدم و گشاده و بسته شدن آن را با چشم خود دیدم... از آن جای که می‌گویند: «در هر ضرری نفعی هست»، احتمال از برکت خانه‌نشینی باشد که زبان من دشنام و عباره‌های ناباب کوچکی را یاد نگرفته ماند و هرگز کسی از من سخن ناروایی نشنید».

هنوز سن شش را کامل نکرده، در نزد پدر به خواندن قرآن و الفبا با اصول نو شروع می‌کند. بنا به معلومات او پدرش که آدم بی‌صبر و کم‌حوصله‌ای بوده است، بیست و هشت حرف الفبا را با ضرب تارسکی (=سیلی) و خیمچه (= تَرکه) در یک روز یاد داده، فردایش از یک هفت یک مندرس به خواناندن سوره قرآنی آغاز می‌کند و او قل اعوذ را «قل اهوز» می‌گوید که پدر عصبانی پسر را بی یگان ترحم می‌زده است. حتی از ضرب پدر یک صحیفه هفت یک پُر خون شده.

آن طرز و اصول تعلیم و درس پدر را به خاطر آورده نوشته است: «معلم بعد از مانده شدن از فرآوردن ضرورب و لتهای بسیار و خونشار کردن لب و دهان و بینی من و اینچنین مادرم که برای نجات دادن من بارها از جان خود گذشته، خود را به زیر چنگ و بال توانای پدرم می‌پرتافت، اول با لگد کرسیچه و هفت یک را زده به یک سو هوا داد و بعد چند تارسکی پشت دستی زدن به سر و روی ما، به کوچه برآمده رفت. روز دیگر پدرم برای زدن من یک دسته خیمچه‌های تر آورده در زیر دستش ماند».

بنا به تأکید مؤلف روزها و هفته‌ها به همین منوال می‌گذشت. روزی «از آن جایی که چار دسته چوب با چار ضربه از کار برآمد، ولی آتش غضب «معلم» بدجهل فرو ننشسته، بلکه زیاد گشت، او یکباره با یک دست از پشت گردنم داشته مرا پیش کشید، بر سر پا نشسته

تنم را به بین دو پایش گرفته، با دو دست سرم را یکباره سخت کشید. لیکن هر قدر من بچه ضعیف و ناتوان باشم هم، کله‌ام کنده نشد و کدام یکی از رگهای درونی گردنم کفید که خون از دو سوراخ بینی‌ام فواره زد. فواره خون گرم به پشت دستهای پدرم زده بود که مرا پرتافته، از جایش برجست و یک لحظه متحیرانه به رویم نگاه کرد و به ناخواست فریاد دلخراشی برآورد».

بعد این واقعه به پیدا کردن معلمی می‌شوند که هم به خانه محرم باشد و هم قابل اعتماد. با این مقصد خانم عمکش را به خانه دعوت می‌کنند، ولی درس آنها دیر دوام نمی‌کند. بنا بر رشک مادر این معلمه نیز زیاد مشغولیت گذرانیده نمی‌تواند.

به بخت حسن و همسالان علم‌آموز او از عراق شیخ ابوالقاسم که اصلاً زاده شهر گنجه آذربایجان بود، با اهل عایله‌اش به سمرقند می‌آید و در محله خواجه ذوالمراد یک حولی اجاره نموده، طلبه عربی‌خوان جمع می‌کند. پدر حسن پسر یگانه‌اش را به نزد او می‌گذارد که صاحب علم و سواد گردد.

سال ۱۹۰۶ ترقی‌خواهان سمرقند برای شیخ ابوالقاسم با پول جمع‌آمد مکتب نو تاجیکی ابتدایی می‌گشایند که در مدت کوتاه صاحب حدود صد شاگرد می‌گردد. این مکتب زود نامبردار می‌شود و برای آشنایی با مکتب شیخ ابوالقاسم نه تنها از شهرهای دیگر آسیای میانه، بلکه از قریم، قفقاز، قزان، اوفه و آرینبورگ مهمانها می‌آیند که سرور و معلم مکتب شیخ ابوالقاسم به هر کدام از آنها به زبان مادری خودشان صحبت می‌کرد. معلوم می‌گردد که او چند زبان را خوب آموخته، از علمهای زمانه به طور ضرور بهره‌مند گردیده است. شیخ ابوالقاسم در مکتب نو خود از معلمان محلی سیدرضا علیزاده و میرزاحلیم نیز بهره می‌گیرد که سیدرضا علیزاده با خواهش خود ۱۰-

۱۲ نفر فرزندان بی‌بضاعت را رایگان درس می‌داده است. از آنجا که اکثر طلبه‌های مکتب شیخ ابوالقاسم از باغات بودند، مکتب را به محله منگتوت باغ شمال می‌کوچانند که حسن عرفان منبعده تحصیلش را در مکتب دیگر اصول نو تاجیکی عبدالقادر شکوری که سال ۱۹۰۳ با یاری مفتی محمودخواجه بهبودی و عبدالقادر شکوری به فعالیت آغاز کرده بود، ادامه می‌دهد. «در مکتب حاجی شیخ ابوالقاسم مدرّس سرودها، قاعده‌های حساب، تجوید، قانونهای شریعت، قاعده‌های املا و نمونه‌های انشا همگی تدریس می‌شد. در آموزش خط پیشرفت مکتب حاجی داملاً شهرت یافت. کودکان ضمن آموختن الفبا نوشتن را هم یاد گرفته در هفت‌سالگی از ملاًبچه‌های ده سال خواندگی مکتب کهنه بهتر می‌نوشتند». سوبه علمی معلمان مکتب شکوری از معلمان مکتب شیخ ابوالقاسم بلند نبوده، «کتابهای درسی این مکتب را یک مفتی قاضی‌خانه سمرقند (محمودخواجه بهبودی- م. پ.) تألیف یا از تاتاری ترجمه و چاپ می‌کرد. در کتابهای خوانش این جا نیز کوششی به برداشتن نفاق و خصومت از بین ملت‌های شرق دیده می‌شد. در این مکتب هم مانند مکتب حاجی داملاً بچگان تاجیک، افغان، ایرانی و تاتار می‌خواندند، لیکن به خواندن درسهای دینی، قرآن، تجوید، و اجرای عملهای دینی بسیار وقت صرف کرده می‌شد، چنانچه از سه دو حصه جدول درسها را درسهای دینی اشغال می‌کردند. به حساب، ژئوگرافی و تاریخ ساعت‌های خیلی کمی داده شده بود و این درسها فقط به واسطه یک معلم گذرانده می‌شد که خود هنوز به تحصیل این فنها بسیار محتاج بود».

زمانی که مکتبهای اصول نو شروع به فعالیت کردند، هنوز مکتبداران و معلمان این مکتبها تجربه کافی نداشتند و معلمان

صاحب تجربه نمی‌رسیدند. از سوی دیگر، باید مکتب نو به آموزش اساس دین توجه بیشتر می‌کرد که مبارزه نو و کهنه - جنبش جدیدیه و محافظه‌کاران به شدت ادامه داشت و پیوسته دچار حمله و هجوم مادی و معنوی عامه متعصب می‌شد. در صورت سستی طالب‌علمان مکاتب اصول جدید در معرفت اسلامی باعث بستن مکتب می‌شد که این جهت را صاحبان مکتب نو تاجیکی سمرقند محمودخواجه بهبودی و عبدالقادر شکوری خوب می‌دانستند و بنا بر این به درسهای دینی توجه ویژه داشتند.

بنا به اطلاع حسن عرفان اولین دختری که در سمرقند آن زمان به مکتب نو رفت، دختر سیدرضا علیزاده بود که در هفت سالگی به مکتب پسرانه ملاحلیم رفته، سخت گرفتار طعنه و ملامت گردید. سیدرضا علیزاده تحصیلکرده، عربی‌دان و بااستعدادترین شاگرد حاجی شیخ ابوالقاسم گنجوی بود. وی در دوره حساس تاریخی - مبارزه شدید ترک‌گرایان در حدود ترکستان شوروی امکان تأسیس اولین نشریه فارسی‌زبان در شهر سمرقند و شعبه فارس در حکومت ترکستان را به وجود آورد. خاطره‌های حسن عرفان در باره این مرد فاضل و ملت‌دوست در آموختن روزگار عبرت‌انگیز و آثار پربرکت او معلومات گرانبهایی می‌دهد که تاکنون محققان کم بدان توجه کرده‌اند.

از سوی دیگر، کتاب یادداشت «در کلبه کاسبان» که در سن کمالات مترجم و روزنامه‌نگار معروف حسن عرفان تألیف گردیده است، منبع پرارزشی دایر به اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سمرقند آغاز سده بیستم و دارای معلومات گرانبهایی در باره شخصیت‌های معروف آن زمان از عطاءالله خان طبیب افغانی و مهاجرین اجباری افغانستان آغاز سده بیستم تا به شیخ ابوالقاسم، سیدرضا

علیزاده، عبدالقادر شکوری، عصمت‌الله رحمت‌الله‌زاده - روشنگرایان شناخته‌شده سمرقند و مکاتب اصول نو آنها در این مرکز باستانی فرهنگ فارسی‌زبانان در آغاز سده بیستم، مشکلات جاری نمودن اصول نوین در بین مردم و مقاومت و مقابلهٔ محافظه‌کاران با ترقی خواهان است.

در آغاز سده بیست در سمرقند نمایندگان خلقهای ایران و افغانستان، هندوستان و عربستان، قفقاز و تاتارستان، ترکیه و آذربایجان اقامت اختیار کرده بودند که حسن عرفان در کتاب یادداشتهای خود از دوستی و رفاقت آنها با مردم محلی - تاجیکان، به ویژه روزگار کاسبان سمرقند و خوقند، مرغیلان و نمنگان و اندیجان، افغانستان، ایران و هندوستان نقلهای جالبی دارد که بیانگر مهر و صداقت اهل هنر نسبت به یکدیگر است.

حسن عرفان در سالهای اول تأسیس حکومت شوروی در نخستین نشریهٔ فارسی‌زبانان آسیای میانه - «شعلهٔ انقلاب» به حیث مترجم ایفای وظیفه کرده است که از سعی و تلاش محرر آن سیدرضا علیزاده، مشکلات طبع و نشر و به هر واسطه و وسیله خلل رساندن رهبران ترک‌گرای حکومت ترکستان شوروی به فعالیت منظم و منتظم نشریه، چه از نگاه مادی و چه معنوی دستگیری نیافتن تلاشهای محرر آن از جانب فارسی‌زبانان آسیای میانه به خوبی آگاه بود. حسن عرفان دلایل بدرود تلخ سیدرضا علیزاده با خوانندگان هفته‌نامه را بعد از نشر ۲۲ شماره و پس از خاموشی قریب دو ماهه، یاری دادن محرر توسط استاد عینی - یکی از بنیادگذاران مکتب نو در امارت بخارا که بنا بر گرفتار جزای سخت، یعنی با فرمان امیر عالم‌خان ۷۵ چوب زدن او به بهانهٔ شرکت در نمایش شکرانهٔ اصلاحات سال ۱۹۱۷ و از آن سال اقامت در سمرقند اختیار کرده بود، کوشش و تلاشهای او در احیای هفته‌نامه، در نگاشتهٔ دیگر خود «سفری با استاد

عینی» روی صفحه آورده است. وی در بخشی از این خاطرات می‌نویسد: «ابتدای شناسایی (آشنایی) من با این ادیب فاضل از سال ۱۹۱۸ است که نو از بخارا به سمرقند آمده بود، چون نخستین بار من نام این مرد را از روی یک اثر درسی خردش در سالهای ۱۹۰۹ («تهذیب الصبیان») در خاطر داشتم، هنگامی که معلم سابقم ملاً عبدالقادر شکوری و ملاً عصمت‌الله رحمت‌الله‌زاده سمرقندی: «اینک، داملاً صدرالدین عینی» گفته، او را در پیش کتابخانه زرافشان سمرقند به من آشنا کردند، از دیدار یک معلم مکتب (به نام اصول سویتیه) بسی دلشاد گردیدم».

این آشنایی در سالهای بعد به دوستی و روابط نزدیک حسن عرفان با استاد عینی تبدیل یافت که او از ملاقات و صحبت‌های گوناگونش با افتخار نقل کرده و از دانش و معرفت و جهان‌بینی استاد عینی به ذوق آمده، تأکید نموده است: «در ساحة ادبیات داملاً عینی بحر عمیقی بود که از کدام کتاب فارسی یا عربی، ازبکی یا تاجیکی سخن به میان آید، او از آن معلوماتی داشت. بیانات وی اگر پرّه (کامل) و پخته نباشد، هرگز به تخمین چیزی نگفته، می‌فرمود: به فلان تذکره یا بیاض نظر کنید، یا به کلیات، یا به قاموس فلان ادیب مراجعت نمایید».

در ساحة لغت‌دانی و لغت‌شناسی، به گمانم، در این سرزمین کمتر کسی به داملاً عینی رسیده می‌توانست: او خود یک قاموس جاننداری بود که در بیان لغتی بندرت عاجز می‌ماند. ریشه عربی یا تاجیکی، یا ترکی داشتن هر لغتی را بی‌خطا می‌گفت. در خاطر دارم، روزی در دوره چندی از فضلا- میرزا عبدالواحد منظم، داملاً احمدجان حمدی، پیرو سلیمانی و ابوالقاسم لاهوتی در بالای به کدام تعلق داشتن کلمه‌های «دبّه» و «غول» بحث افتاد. بعد از کشمکش بسیار

به کتابهای فرهنگ مراجعت شد و گفته‌های داملاً عینی صحیح برآمد».

بعدها در هفته‌نامه «شعله انقلاب» که حسن عرفان سرکاتب و مترجم بود، همکاری میسرگردد و او «هرگز در این مرد کبر و غروری» مشاهده نمی‌کند. با همه خرد و کلان، یک طور مناسبت می‌کند و با کمال میل مصلحت و مشورت می‌دهد. «هرگز با «وقت ندارم، ثانی‌تر بیاید» و مانند اینها دست رد بر سینه کسی نمی‌نهد، بارها دیدم که سرمحرر مجله مذکور سیدرضا علیزاده مقاله یا اشعار خام بعضی نوقلمان را برای اصلاح به استاد عینی می‌داد و آن مرد محترم بی این که رد یا بی توجهی روا داند، درحال در پهلوی میز من نشسته (خانه کار خادمان مجله فقط از یک اتاق هفت‌بالار عبارت بود که در کنار کمیسریت ولایتی کارهای ملی واقع بود که به زور در آن سه میز می‌گنجید)، به تحریر و اصلاح مقاله یا اشعار می‌پرداخت و حال آن که اداره مجله از کم‌بضاعتی به این کارها مزدی داده نمی‌توانست».

علاوه بر این استاد عینی با حسن عرفان به خاطر یافتن کاغذ با مقصد ۶۰۰ نسخه هفته‌نامه را با خواهش مشتریان و سفارت روسیه برای ارسال به افغانستان، راهی تاشکند می‌کردند. آن روزها را به خاطر آورده مؤلف یادداشت «سفری با استاد عینی» نوشته است: «ما برای به دست آوردن کاغذ به اداره‌های دخل‌دار مراجعت کردیم. روز سوم نماینده وزارت خارجه در تاشکند به ما گفت که پنجاه پود کاغذ برای ما به دست آورده است، نامه رسمی از نام خود نوشته داد که رفته از انبار مطبعه گیریم و با سردار ایستگاه راه آهن با تلفن گفتگو کرد که ما و بار ما را با اولین پایزد (قطار) به سمرقند روانه سازد. ما

شاد شدیم که یکباره مشکلمان آسان گردید و همین روز یا فردا به شهر خود برمی‌گردیم. اما هیئات! در شهری که اسباب نقلیاتی نبود و برای پای پیاده از یک سر شهر به آن سر شهر رفتن اقلماً دو ساعت وقت کس می‌رفت، برای از شهر کهنه تا واکزل (ایستگاه راه‌آهن) کساندن ده تایی کاغذ کس و اسپ و ازابه را از کجا می‌یافتیم؟»

مؤلف در باره عذاب و مشقتهای سفر بیست و چهار روزه نقل نموده، اظهار شادمانی می‌کند که «این سفر هر قدر پرزحمت باشد هم، صحبت و همراهی داملاً مشقت آن را به من «کان لم یکن» (هرگز نبودگی برین) گرداند».

حسن عرفان همچنین به عنوان مترجمی خوش‌سلیقه برخی آثار ادیبان معروف دنیا را به تاجیکی گردانیده، در آشنایی خوانندگان تاجیک با بهترین نمونه‌های نثری خدمت ارزنده‌ای را به سامان رسانده است. اثر معروف دانشمند روس چرنیشفسکی «چه باید کرد؟» را با مهارت والا ترجمه کرده است.

مهارت مترجمی و آثار یادداشتی حسن عرفان «در کلبه کاسبان» می‌سزد که مورد تحقیق و بررسی مفصل قرار گیرد که در تربیت مترجمان جوان و تحقیق مسائل مهم آغاز سده ۲۰ منبعی معتمد است. او در سمرقند وفات کرده است.